

ریشه‌یابی يك فقر: شش مشکل اجتماعی و فرهنگی*

ناصر ایرانی

می‌شمردند و از این منبع بزرگ موضوعهای بزرگ فراوان برداشت می‌کردند و رمان‌های بزرگ فراوان می‌نوشتند. اما متأسفانه رمان‌چندانی نوشته نشده است تا چه برسد به رمان‌های بزرگ فراوان.

به نظر من شش مشکل اجتماعی و فرهنگی عمده باعث این فقر شده است، ولی لازم می‌دانم تصریح کنم که چه بسا ممکن است مشکلاتی عمده دیگری نیز در کار باشد یا برخی از این مشکلاتی که به نظر من رسیده است درست نباشد. با وجود این، طرح آنها را در محضر شما صاحب‌نظران بی‌فایده نمی‌دانم چون امیدوارم عرایض مبنای بحث قرار گیرد و تصحیح و تکمیل شود.

(۱) کمکاری

مشکل اول مشکل اجتماعی کمکاری است. این مشکل را می‌شد مشکل تنبلی هم خواند ولی چون واژه اخیر خشن است جایز ندانستم آن را به کار ببرم.

کمکاری در بیشتر نزدیک به تمام فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ما وجود دارد. آشکارتر از هر جای دیگری در سازمان‌های دولتی مشاهده می‌شود، گویا در این بخش میزان متوسط کار واقعی روزانه کمتر از يك ساعت است، ولی در بخش‌های صنعتی و کشاورزی و حتی مشاغل خصوصی هم کمکاری فراوان به چشم می‌خورد، و نیز در فعالیت‌های فرهنگی و هنری. سطح باروری در تمام این زمینه‌ها نسبت به ظرفیت‌های بالقوه تولیدی ما بسیار نازل است.

در قلمرو کاررمان نویسی، کمکاری از دو لحاظ خسران به بار

جنگ برای داستان‌نویسان همواره منبع پر بار و مغتنمی از موضوعهای بزرگ بوده است چون، گرچه بنفسه شری است عظیم، یکی از آن موقعیت‌هایی است که درون معمولاً پوشیده انسان‌هایی را که درگیر آند، امکانات و محدودیت‌های بالفعل و بالقوه آنان را در شجاعت و ورزیدن و ترسیدن، در فداکاری نمودن و خودخواهی نشان دادن، در ابراز محبت و کینه؛ و نیز ظرفیت‌های آنان را در درد کشیدن و رنج بردن و تشنه و گرسنه ماندن خوب آشکار می‌کند. جنگ سازوکار ارزش‌هایی نظیر ایمان و وطن‌دوستی و شرف و افتخار و آزادگی را به روشنترین صورتی نشان می‌دهد، و داستان‌نویس که موضوع هنرش انسان است به ندرت ممکن است موقعیتی بهتر از جنگ بیابد تا شخصیت‌هایش را در آن قرار دهد و رمان‌های بزرگ خلق کند.

جنگ هشت ساله‌ای که بر کشور ما تحمیل شد واجد يك ویژگی مهم بود که امکانات بیشتری جهت خلق داستان‌های بزرگ در اختیار داستان‌نویسان ایرانی می‌گذاشت. آن ویژگی این بود: طرف عراقی جنگ مجهز به پیشرفته‌ترین و مرگبارترین سلاح‌هایی بود که در زرادخانه جهان یافت می‌شد، و دشمنان ایران که عراق جبهه مقدمشان بود تمام زورشان را به کار بردند تا کشور ما به سلاح‌های پیشرفته دست نیابد. به ناچار رزمندگان ما بیشتر با تن خود به جنگ دشمن مجهز به پیشرفته‌ترین و مرگبارترین سلاح‌های جهان رفتند و به همین دلیل می‌توان گفت که جنگ ما بیشتر يك جنگ انسانی بود و مردم ما را، چه در جبهه و چه در پشت جبهه، در موقعیت‌ها و آزمون‌های نادرتری قرار می‌داد. پس طبیعی می‌بود اگر داستان‌نویسان ایرانی موقعیت را مغتنم

خواه و ناخواه در دریای این سنت غوطه‌ورند و نهنگهای آن را به چشم دیده‌اند و با گوش شنیده‌اند و می‌دانند در این دریای نهنگ پرور ماهی کوچک و نحیفی بودن اگر تحقیرآمیز نباشد افتخارآمیز هم نیست. این است که با قریحه‌تران و مستعدتران و بلندپروازان ایشان سخت می‌کوشند که نهنگی بیاموزند و نهنگی کنند و به همین دلیل شعر معاصر فارسی هم به سهم خود نهنگ پروری کرده است. به چشم من مهدی اخوان ثالث یکی از این نهنگان است، و نیمایوشیخ یکی دیگر. ماهیان بزرگ دیگر هم هستند.

اما در داستان فارسی وضع درست برعکس است. داستان ایرانی ممتاز کم داریم، و بیشتر شاهکارهای داستانی جهان را ترجمه نکرده‌ایم، و در میان آن داستانهای ممتازی هم که به فارسی برگردانده‌ایم ترجمه خلاق که کیفیتهای هنری داستان را انتقال دهد فراوان نیست. در نتیجه هنوز عامه با سوادان ما درک درستی از اینکه داستان ممتاز چیست ندارند و اگر در شعر از قلم رفیعی همچون حافظ و مولوی و سعدی و فردوسی و نظامی به ندرت پایین تر می‌آیند در داستان معمولاً ذوق و فهم متوسطی از خود نشان می‌دهند. تقصیر هم ندارند. با قلم رفیع هنر داستان نویسی محشور نبوده‌اند که ذوقشان رفعت یابد.

برخی از داستان‌نویسان ما خود جهد کرده‌اند و هنر داستان نویسی را چنان که شاید و باید در سرچشمه غربی‌اش شناخته‌اند. سرآمد اینان صادق هدایت است که فرهنگ ایرانی را نیز خوب می‌شناخت و بوف کور او، که می‌توان آن را محصول ترکیب خلاق دو فرهنگ ایرانی و غربی دانست، شاید ممتازترین زمانی باشد که فرهنگ معاصر ایرانی به گنجینه رمانهای جهان افزوده است. جز این داستان‌نویسان خود آموخته هنرشناس، نویسندگان ما از نعمت غوطه‌وری در يك دریای سنت ملی روایت داستان، و از نعمت شناکردن در کنار نهنگان و مقایسه شدن با نهنگان محرومند و لذا کمتر به حداکثر بلوغی می‌رسند که استعداد و شایستگی آن را دارند.

۳ پذیرفته‌نشدن نقش ویژه رمان

مشکل سوم مشکل فرهنگی پذیرفته‌نشدن نقش ویژه رمان در جامعه ماست. وجود این مشکل قویترین دلیلی است که ثابت می‌کند مشکل دوم تا چه اندازه واقعی است. جامعه ما هنوز نه پذیرفته است که رمان آداب و آیین خاص خود را دارد و اگر رمان

حاشیه:

* این مقاله در اصل برای قرائت در «سمینار بررسی رمان جنگ در ایران و جهان» نوشته شده بود که از ۱۶ تا ۱۸ شهریور ماه ۱۳۷۲ در کرمانشاه برگزار گردید، ولی متأسفانه نویسنده به دلیل بیماری نتوانست در آن شرکت کند.

می‌آورد. یکی اینکه کار و پشتکار فراوان می‌باید تا شخص علاقه‌مند و مستعد رمان نویس حتی متوسطی شود. در میان ملتی که از فضیلت سازنده کار تا حد زیادی روی گردانده است رمان نویس متوسط چندان ظهور پیدا نمی‌کند. رمان نویس بزرگ که جای خود دارد؛ دیگر اینکه آفرینش رمان خوب کار زیاد می‌طلبد. دست‌اندرکاران نیک می‌دانند که نشان دادن عمل به وسیله کلمه مکتوب تا چه حد دشوار است و چقدر نوشتن و باز نوشتن و باز نوشتن می‌طلبد تا به صورتی تصویر گردد که خواننده حس کند خود در صحنه آن عمل حاضر است. از قول گراهام گرین خواندم که ارنست همینگوی رمان خورشید همچنان می‌درخشید را پنجاه بار بازنویسی کرده تا به پایه فعلی‌اش رسانده است؛ و نمی‌دانم در کجا خوانده‌ام که همو مرد پیر و دریا را دوست بار بازنویسی کرده تا مرد پیر و دریا شده است. اعتراف باید کرد که چنین همت و پشتکاری در میان نویسندگان ایرانی خیلی دیده نمی‌شود و لذا طبیعی است که قلم ایشان رمان بزرگ هم خیلی خلق نمی‌کند.

۲ فقیر بودن سنت ایرانی روایت داستان

مشکل دوم مشکل فرهنگی فقیر بودن سنت ایرانی روایت داستان است. فرهنگ ایرانی از لحاظ سنت شفاهی روایت داستان غنی است و از حیث سنت کتبی روایت داستان منظوم هم فقیر نیست. ولی هنر داستان نویسی در ایران بیشتر از تقریباً صد سال سابقه ندارد و در این مدت به نسبت اندک نیز به دلیل کمکاری ملی فرهنگی اولاً داستان خوب و عالی زیاد نوشته نشده است؛ ثانیاً آثار نظری مهم و معتبر در زمینه هنر داستان نویسی از زبانهای دیگر جز یکی دو کتاب به زبان فارسی ترجمه نشده است؛ ثالثاً شیوه‌های سنتی روایت شفاهی داستان و روایت کتبی داستان منظوم، که از بن دندان می‌توان گفت عناصر زنده و به دردبخوری در آنها هست، کشف و تحلیل نشده‌اند؛ و رابعاً اسلوبهای بیان هنری عام ایرانی، که ممکن است در خلق داستان نیز به کار گرفته شوند، مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند و شناسایی نشده‌اند. در نتیجه فرهنگ ایرانی ما فاقد يك سنت زنده و پویا و غنی روایت داستان است که هم دارای بهترین عناصر جهانی روایت داستان باشد، هم خصلتهای ویژه ایرانی داشته باشد، و هم مثل سنت شعر فارسی در شعور ملی ایرانیان، دست کم در شعور باسوادان ما، ریشه دوانده باشد.

سنت غنی شعر فارسی باعث شده است که از يك سو عامه باسوادان ما درک درستی از این که شعر خوب چیست داشته باشند به طوری که شاید نتوان شعر بد را به عنوان شعر خوب به آنان قالب کرد؛ و از سوی دیگر شاعران ما، چه سنت‌گرا و چه نوگرا،

می خواهی آن آداب و آیین خاص را هم ناگزیری که بخواهی. رمان نوعی کالبدشکافی است، منتهی کالبدشکافی درونی فرد، چون فرد در جامعه زندگی می کند، طبعاً کالبدشکافی درونی جامعه.

رمان علاوه بر آنکه زندگی فرد را در بُعد بیرونی اش توصیف می کند، یعنی اعمال و رفتار و احساسات و عواطفی که می توان آنها را دید و از این رو فرد غالباً می کوشد جلوه مقبولی به آنها ببخشد، زندگی او را در بُعد درونی اش هم ژرفکاو می کند. رمان به قلب و به مغز فرد نفوذ می کند و نیتها و شورها و شهوات و وسوسه ها و تردیدهای او را در سرچشمه اش می بیند و فاش می کند، و جامعه ما که خود را عادت داده است شورها و شهوات و وسوسه ها و دودلیهای انسان را نبیند و حتی سعی در کتمان آنها کند و به ویژه از آنها سخن نگوید تا کنون با رمان کنار نیامده است.

رمان ضمناً زندگی اجتماعی را به طور کامل نشان می دهد؛ یعنی هم از آرمانهایش و فضیلتهایش سخن می گوید و هم واقعیتهای تلخ و گاه شرم آورش را فاش می کند، و جامعه ما که خود را عادت داده است واقعیتهای تلخ و شرم آور را نبیند تا بتواند شب سر راحت بر بالین بگذارد این فاشکاری رمان را نمی پسندد و به وسایل مختلف می کوشد آن را خاموش کند.

اگر می شد به کالبدشکاف گفت نباید به سراغ قسمتهایی از کالبد بروی و اصلاً مجاز نیستی دل و روده آن را بیرون بریزی چون بوی بد می دهد. و کالبدشکافی همچنان مفهومش را حفظ می کرد و نقش ویژه اش را انجام می داد، می توانستیم به رمان نویس هم بگوییم نباید به سراغ شورها و شهوات و وسوسه ها و تردیدهای انسان بروی و اصلاً مجاز نیستی واقعیتهای تلخ و شرم آور اجتماعی را فاش سازی. بدون آنکه رمان مفهومش را از دست بدهد و از انجام دادن نقش ویژه اش بازماند.

گفتن ندارد که حرف بر سر رمان های مبتدلی نیست که به تمایلهای پست خوانندگان توسل می جویند تا بیشتر به فروش برسند، بلکه سخن از این ضرورت است که اگر می خواهیم هنر رمان نویسی در جامعه ما رشد کند باید آداب و آیین خاص آن را بپذیریم.

لطمه ای که پذیرفته نشدن نقش ویژه رمان به رشد و اعتلای این هنر در ایران زده است بیش از هر جای دیگری در موضوعهای حساس مشاهده می شود، مثلاً در موضوع جنگ، من چون با نویسندگان جوان نسل انقلاب کرده و به جنگ رفته تماس داشته ام بارها شاهد این نگرانی در برخی از ایشان بوده ام که اگر در داستان شان ضمن ترسیم چهره قهرمانی رزمندگان و توصیف فضایلشان اشاره ای هم به نقصها و ترسها و دردها و گله ها و لغزشها و شکستهایشان بکنند شاید نه تنها به خود ایشان بلکه به مکتبی هم

که آنان را در دامنش پرورش داده جفا ورزند. از سوی دیگر، می دانند که اگر فقط به توصیف فضایل پردازند تصویر داستانی درستی از رزمندگان و جنگ ارائه نداده اند. این است که گاه ترجیح می دهند به موضوعهای دیگر پردازند تا از قید این معما خلاص شوند.

۴) دوقطبی شدن جامعه

مشکل چهارم هم يك مشکل اجتماعی است و آن دوقطبی شدن جامعه ماست که در نتیجه انقلاب اسلامی ایران پیش آمد. در جامعه دوقطبی شده همه چیز رنگ سیاسی به خود می گیرد و موضوع تضاد و ستیز سیاسی می شود، حتی چیزهایی که اساساً سیاسی نیستند، مثل ادبیات و هنر، که نقش ویژه آنها از لحاظ اجتماعی یکپارچگی بخشیدن به ملت از طریق نشان دادن آرمانها و آرزوها و علائق و نقصها و دردها و رنجهای مشترک و تأکید بر رشته های مرئی و نامرئی محکمی است که سر نوشت و خوشبختی تمام افراد ملت را به هم پیوند زده است به طوری که مثلاً هیچ فردی یا گروهی نمی تواند بخشی از يك ملت مستقل آزاد خوشبخت باشد بدون آنکه سایر افراد یا گروهها هم بخشهای دیگرش باشند.

تا جایی که به موضوع رمان جنگ مربوط است، دوقطبی شدن جامعه ما از دو لحاظ زیان بخش بوده است.

اولاً در نهایت شرمساری باید گفت یکی از دو قطب جامعه ما به جنگ وحشیانه و ظالمانه ای که عراق با پشتیبانی دشمنان بین المللی و منطقه ای ایران بر ضد کشورمان به راه انداخت و کشتارها و ویرانیهای زیادی را باعث شد و اگر غیرت و همت و جانفشانی رزمندگان ما، اعم از بسیجی و پاسدار و ارتشی و دیگران، نبود چه بسا نه از ایران نشانی به جا می ماند و نه از ایرانی، از دریچه خصومت سیاسی نگرست، و جز آن تیره دلانی که به دشمن پیوستند یا حتی در کنار او بر ضد وطن و با هموطن خود جنگیدند و بداندیشانی که این امید باطل را در سر پختند که جنگ جمهوری اسلامی ایران را دچار خونریزی زیاد کند و از پا بیندازد، عمدتاً بیطرفی پیشه کرد. و چون بیشتر نویسندگان نسل پیش از انقلاب از همین گروه بیطرف بودند این کشش را در خود نیافتند که خطر کنند و به جبهه های جنگ بروند تا موضوعهای بزرگی که در آنجا فراوان بود یقه آنان را بچسبید و وادارشان کند

با توجه به فقیر بودن سنت کتبی روایت داستان در ایران و کمبود فاحش کتابهای نظری معتبر در این زمینه و غفلت توجیه‌ناپذیر نهادهای آموزش عالی کشورمان در تعلیم و ترویج هنر داستان‌نویسی، ببینید چقدر مفید و رشددهنده می‌بود اگر نویسندگان جوان نسل پس از انقلاب نخستین داستانهایشان را نزد بهترین داستان‌نویسان نسل پیش از خود می‌بردند و از نقد آنان سود می‌جستند. در خانه ذوق و قریحه و استعداد این نسل که کس فراوان بود چه بسا که يك حرف بس بود، مثلاً این حرف که در توصیف چنین مشاهده کن و چنین انتخاب کن و چنین بیان کن. از قبیل همان حرف که در مثل گوستاو فلوبر به گی دومو پاسان زد؛ یا این حرف که در ساختن این تکّه مهم و تعیین‌کننده داستان از ابزار صحنه استفاده کن نه از ابزار تلیخیص؛ یا اصلاً توجه کن به ظرفیتها و امکانات فن روایت و به کارشان بگیر؛ و نظیر این راهنمایی‌ها - که گاه ممکن بود چشم نویسنده جوان را متوجه کل راه هنر داستان‌نویسی کند و این پندار را در او از بین ببرد که راه کوتاه است و پیمودن آن آسان و راه‌شناسی نمی‌خواهد و پای رهنورد نمی‌طلبد. ولی به دلیل جداییهای ناشی از دوقطبی شدن جامعه، نویسندگان نسل پس از انقلاب تا حدی از سر این غیرت که ما را به شما نویسندگان نسلهای پیش از انقلاب و کتابهایتان و راه‌شناسیهایتان نیازی نیست در صدد بر آمدند تنها به اتکای ذوق و هوش و درک نسل خود داستان‌نویسی کنند که تخته‌پرش بسنده‌ای نیست و نمی‌توان تنها بر این تخته‌پرش پا کوبید و بلند پرواز کرد. به گمان من دلیل عمده این واقعیت که نویسندگان نسل پس از انقلاب هنوز رمان‌های بزرگی در زمینه جنگ نوشته‌اند که بتوان آنها را در درجه نخست به خودرزمندگان عزیز و بزرگوارمان عرضه نمود و مهر قبول دریافت کرد، و نیز به سایر مردم ایران و تمام مردم جهان و آنان را تحت تأثیر قرار داد، همین است که عرض کردم.

۵) سیاستهای فرهنگی مربوط به رمان

مشکل پنجم مشکل فرهنگی سیاستهای فرهنگی مربوط به رمان است که دست‌اندرکاران فرهنگی ذریبط، اعم از مسؤولان فرهنگی و رسانه‌های گروهی و ناشران، دنبال کرده‌اند. این سیاستهای فرهنگی نقصهای بسیار داشته است، از جمله دامن زدن به مشکلهای دوم و سوم و چهارم به جای رفع آنها. بدون آنکه سوءنیتی در کار باشد. خود این دست‌اندرکاران در درون این مشکلهای بوده‌اند و لذا آنها را نمی‌دیده‌اند تا به فکر رفع آنها بیفتند. ولی شاید یکی از مهمترین نقصهای سیاستهای فرهنگی مربوط به رمان ظلمی باشد که از سر مهر بانی در حق نویسندگان جوان انقلابی مرتکب شده است.

که بنویسند. این يك زیان. ثانیاً دوقطبی شدن جامعه نویسندگان جوان نسل پس از انقلاب را از نویسندگان مسن تر نسل پیش از انقلاب به کلی جدا ساخت.

باید توجه داشت که داستان نویسی وجودی است دوگانه. او از يك سو انسان نویسنده است و در يك خانواده ملی و جهانی هنر داستان‌نویسی زیست می‌کند، میراث خوار تمام ثروت‌های این خانواده است، و در فضای این خانواده، و بده و بستان با اعضای این خانواده و حتی با گلاویز شدن با آنان است که به حداکثر رشد هنری بالقوه خود می‌رسد؛ و از سوی دیگر انسان اجتماعی است و در يك جامعه سیاسی زیست می‌کند که در آن منافع مختلف اعضای جامعه را به مواضع سیاسی مختلف و گاه معارض می‌کشاند. داستان نویسی ممکن است آشکارا به يك موضع سیاسی خاص تعلق داشته باشد یا نداشته باشد، ولی به دلیل آنکه او انسان اجتماعی سرشناسی است و کم‌وبیش نقشی در رهبری فکری جامعه ایفا می‌کند حتی دوری جستن او از زندگی سیاسی جامعه خواه و ناخواه معنا و وزن سیاسی پیدا می‌کند.

بهرتر آن است که داستان نویسی این دو جنبه از هستی خود را حتی‌الامکان از هم جدا کند. به عنوان نویسنده با سایر اعضای خانواده هنری خود بجوشد و با آنان داد و ستد حرفه‌ای برقرار کند و از این داد و ستد سود بجوید، و نیز بکوشد تا احترامات خانواده محفوظ بماند و جایگاه اجتماعی آن تعالی یابد؛ و به موازات این زندگی هنری ولی جدا از آن، به عنوان عضوی از جامعه سیاسی هر وظیفه‌ای را که برای خود قائل است انجام دهد. این لازمه‌ای که عرض کردم البته هیچ کشف یا حرف تازه‌ای نیست. سایر صنفهای اجتماعی هم همین کار را می‌کنند. آنها از يك سو در اتحادیه صنفی خود عضوند و منافع کل صنف را پاس می‌دارند، و از سوی دیگر به مواضع سیاسی مختلف تعلق دارند. نویسندگان بیشتر یا بیشتر نزدیک به تمام کشورهای دیگر هم اتحادیه خاص خود را دارند ولی ما نویسندگان ایرانی شاید بی‌انصافی نباشد اگر بگویم که اصلاً میانی گرد آمدن و متحد شدن در اتحادیه صنفی را نمی‌دانیم چون هر وقت هم که آمده‌ایم اتحادیه صنفی تشکیل بدیم یا گروه سیاسی تشکیل داده‌ایم یا تضادها و کینه‌های سیاسی را به اتحادیه صنفی کشانده‌ایم و آن را از هم پاشانده‌ایم.

این گفته شاید عجیب بنماید، پس اجازه دهید که توضیحی عرض کنم: رمان نویس شدن کاری است دشوار و مجاهده فراوان می‌طلبد. مهمترین و سازنده‌ترین مجاهده رمان نویس تا هنگامی صورت می‌گیرد که هنوز نخستین رمان او منتشر نشده است و او می‌بایست به ناشر بقبولاند که می‌تواند رمانی بنویسد که خواننده پیدا کند و بر حیثیت ناشر بیفزاید یا دست کم آبروی حرفه‌ای او را محفوظ بدارد. این مجاهده رمان نویس تا روزی که شهرت او به عنوان رمان نویس تثبیت گردد کم و بیش ادامه می‌یابد، ولی باید دانست که نوشتن هر رمان خاص هم کاری است پر زحمت و از هر زمان که رمان نویس، با تکیه بر شهرت خود یا به هر دلیل دیگری، این کار پر زحمت را سرسری بگیرد افول هنری او آغاز شده است.

نویسندگان نسلهای پیشین ما عمدتاً، پس از مجاهدتهای اولیه و کسب شهرت، کمکاری پیشه کرده‌اند و از این رو در سالهای بلوغ هنری به ندرت داستانی خلق کرده‌اند که از داستانهای روزهای جوانی‌شان يك سروگردن بلندتر باشد، حتی هستند نویسندگانی که در سالهای بلوغ کوتاه‌قدرتر از روزهای جوانی‌شان بوده‌اند.

نویسندگان نسل پس از انقلاب، به دلیل حمایت غیرتمندانه مسؤلان فرهنگی و رسانه‌های گروهی و ناشران انقلابی، هم از آن مجاهده اولیه معاف بوده‌اند و هم از این شرط لازم که پس از کسب شهرت در خلق هر داستان نهایت سعی ممکن را به کار ببرند.

ریشه مشکل در این بوده است که خود مسؤلان فرهنگی و رسانه‌های گروهی و ناشران انقلابی رمان خوب را از رمان خام تشخیص نمی‌داده‌اند و نمی‌دانسته‌اند که بلوغ هنری داستان نویس تنها در نتیجه چالش خستگی‌ناپذیر فردی برای دست یافتن به حداکثر استعداد خویش صورت می‌گیرد، و نیز رساندن سطح هنری آثار خود به پایه‌ای که ناشر معتبر داستان‌شناس راضی به انتشار آنها گردد، و صید خواننده واقعی در بازار کتاب. از این رو با انتشار سیاه‌مشقهای نویسندگان جوان و به شهرت رساندن ایشان از طریق رسانه‌های گروهی و پاسداری غیرتمندانه از شهرت آنان در واقع به آنان ظلم کرده‌اند.

آنچه گفتم به معنای آن نیست که در میان نویسندگان این نسل هیچ کسی رشد نکرده است، بلکه به این معناست که مهر بانی بیجا نگذاشته است که نویسندگان این نسل تا این لحظه به حد اکثر بلوغی که شایسته آنند دست یابند.

(۶) مشکل تربیتی - مالی

مشکل ششم دو جنبه دارد. يك جنبه‌اش به روح نویسنده مربوط

می‌شود و جنبه دیگرش به جیبش.

موضوعهای بزرگ، که هر يك خمیرمایه داستانی بزرگ است، معمولاً در کام شیرینی است خطرناك. این شیر همانا لحظه‌های طوفانی زندگی است، لحظه‌هایی که نبض زندگی تندتر می‌زند و فرد و جامعه در معرض آزمایش قرار می‌گیرند. جنگ شاید خطرناکترین این لحظه‌های طوفانی زندگی باشد.

نویسنده باید روح خطرطلب و شجاعی داشته باشد و با اشتیاق خود را به درون لحظه‌های طوفانی زندگی بیفکند تا موضوعهای بزرگ صید کند. برخی از نویسندگان بزرگ حتی منتظر نمی‌مانند که جامعه خودشان طوفانی شود. در هر جایی از دنیا که جنگ به پا شود حضور می‌یابند. مثلاً ارنست همینگوی به ایتالیا، طوفانی می‌رود و موضوع وداع با اسلحه را کشف می‌کند و در اسپانیا، طوفانی موضوع زنگها برای که می‌زند را. گراهام گرین مثال بهتری است. او تقریباً در هر جایی از دنیا که جنگ در می‌گرفت یا وضع بحرانی دیگری پیش می‌آمد حضور می‌یافت و موضوعهای بزرگ کشف می‌کرد.

اما ما نویسندگان ایرانی جوری تربیت می‌شویم که وقتی طوفان در می‌گیرد ترجیح می‌دهیم به کنج عافیت پناه ببریم و به همین دلیل نه تنها به سوی جنگهایی که در کشورهای دیگر در می‌گیرد نمی‌رویم بلکه از جنگ وحشیانه و ظالمانه‌ای هم که بر ملت عزیزمان تحمیل شد تقریباً گریختیم و حتی نرفتیم حالی از رزمندگان حماسه سازمان پیرسیم که دست خالی با دشمن سفاک جنگیدند و او را از سرزمین پدریمان بیرون راندند.

و اما آن بخشی از مشکل که به جیب نویسندگان ما مربوط است. بیشتر نویسندگان آدمهای فقیری هستند و از پس هزینه‌های مسافرت به جاهای طوفانی دنیا بر نمی‌آیند. در کشورهای دیگر معمولاً مطبوعات نویسندگان حادثه‌جو و خطرطلب را به درون طوفانهای جهانی می‌فرستند و بدین ترتیب هم خود به گزارشهای عالی از رویدادهای مهم جهان به قلم نویسندگان هنرمند و زرف‌نگر دست می‌یابند و هم به نویسندگان امکان می‌دهند که به قلب طوفانهای جهان سفر کنند و تجربه ببندوزند و موضوعهای بزرگ برای داستانهای خود بیابند. ولی متأسفانه همّت مطبوعات ما تا بدان حد نیست که به فکر چنین کارهایی بیفتند.

تا جایی که به عقل بنده می‌رسد این شش عامل عمده دست به دست هم داده‌اند و باعث شده‌اند که جنگ هشت ساله عراق علیه ایران به صورت معدن غنی بهره‌برداری نشده‌ای از موضوعهای بزرگ در آید و نشانه تأسف‌انگیز دیگری از غفلت و کمکاری ملی ما باشد.